

به نام خدای مهربان



افسانه‌های شیرین و پندآموز از هندوستان



نهر سوم

۱۱ سال +

دختری در صندوق

و هشت افسانه‌ی دیگر از دریای اسمار

ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های مناسب برای کودکان و نوجوانان

واحد کودک و نوجوان موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر

کتاب‌های قاصدک

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷
اینستاگرام: ghasedakbooks • تلگرام: @ghasedakbooks • فروشگاه آنلاین: www.ghasedakbooks.ir

دختری در صندوق

و هشت افسانه‌ی دیگر از دریای اسمار

- به روایت مزگان شیخی
- تصویرگر: ساناز کریمی طاری
- صفحه‌آرایی و اجزای جلد: فریدون حقیقی
- مدیر هنری: حسین نیلچیان
- زیر نظر گروه برنامه‌ریزی آموزش‌های دبستانی
- موسسه نشر و تحقیقات ذکر
- لیتوگرافی: گلپا • کد ۰۰/۹۴۵
- چاپ اول: ۱۴۰۰ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۰۹۵-۴
- شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۱۰۱-۲
- کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
- سرشناسه: شیخی، مزگان، ۱۳۴۱ - Sheikhi, Moygan
- عنوان و نام پدیدآور: دختری در صندوق و هشت افسانه‌ی دیگر از دریای اسمار/ به روایت مزگان شیخی.
- مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
- مشخصات ظاهری: ۴۸ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
- شابک: دوره ۲-۱۰۱-۱۰۱-۲۳۷-۶۲۲-۰۹۷۸-۴-۰۹۵-۲۳۷-۶۲۲-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی: فیپا
- یادداشت: بالای عنوان: افسانه‌های شیرین و پندآموز از هندوستان.
- موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
- موضوع: Short stories, Persian -- ۲۰th century
- موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های هندو Hindu legends
- رده بندی کنگره: PIR۸۱۳۰
- رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲
- شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۱۹۲۶

مردم هند از زمان گذشته، ذوق قصه‌گویی داشتند و به شکل زیبا و پر رمز و رازی مقصودشان را در قصه‌ها و شعرها بیان می‌کردند. کتاب «**کتاسرت ساگر**» یا «**دریای اسمار**» به معنی دریای افسانه‌هاست. این کتاب همان طور که از اسمش پیداست افسانه‌های شیرین و پندآموزی از هندوستان دارد. در مقدمه‌ی این کتاب به یک اثر داستانی بزرگ به نام «**برهت کتا**» اشاره شده است. اثری که آن را در ردیف دو اثر مشهور هندوان؛ یعنی «**مه‌ابارات**» و «**راماین**» به شمار آورده‌اند. از این اثر به عنوان گنج گرانمایه‌ی ادبی نام می‌برند. می‌گویند **برهت کتا**، هفتصد هزار قطعه است که به احتمال زیاد توسط **گنادیبه**، در قرن سوم یا چهارم میلادی سروده شد. اکنون از این اثر بزرگ هنری، سه خلاصه به زبان سانسکریت وجود دارد. در هر کدام بخش‌هایی از کتاب خلاصه شده است. یکی از آن کتاب‌ها، **کتاسرت ساگریا** همان **دریای اسمار** است. این کتاب، اولین بار در قرن نهم، به دستور پادشاه **کشمیر**، **سلطان زین العابدین** به زبان فارسی آمیخته به عربی به نثر نوشته شد. سپس در زمان **اکبر شاه** و به دستور او، **خالق‌داد عباسی** آن را به زبان فارسی قدیم درآورد.

یونسکو، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، این کتاب را در مجموعه‌ی آثار بزرگ و مهم جهان به شمار آورده است. **دریای اسمار** دارای نُه فصل است. در ترجمه‌ی فارسی **خالق‌داد عباسی**، این تقسیم‌بندی‌ها با عنوان‌های **نهر و موج** آمده است که ترجمه‌ی **لنیک و ترنگ** است. در سال ۱۹۹۷ میلادی، از طرف **دانشگاه اسلامی علیگیره** و با همکاری **مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ایران در هند**، این کتاب به چاپ رسید. با توجه به زیبایی و بکر بودن افسانه‌ها و در دسترس نبودن این کتاب، تصمیم به بازآفرینی آن برای کودکان گرفتیم. نسخه‌ای که از آن وجود دارد، با متنی سنگین و در برخی موارد پیچیده است که در هندوستان به چاپ رسیده است. اسم شخصیت‌ها و شهرها مطابق با کتاب آمده و بازآفرینی آن، با توجه به این گروه سنی انجام شده است. از آنجایی که باز آفرینی **دریای اسمار** برای گروه سنی کودک است، داستان‌هایی انتخاب شده است که مناسب این گروه باشد. بنابراین تعداد **نهرها و موج‌ها** با کتاب اصلی یکی نیست. در این کتاب‌ها انتخاب کلمه‌ی **نهر و موج** به مفهوم بخش و داستان و همخوانی با کتاب اصلی است.



نیش مار

آورده‌اند که در زمان‌های گذشته، عابدی بود به نام **رورو**. او تصمیم گرفت با دختری نیکو و آبرومند ازدواج کند. دختری را در نظر گرفت و رفت و با خانواده‌اش صحبت کرد. آن‌ها بعد از حرف زدن و پرس و جو قبول کردند و قرار عروسی گذاشته شد. همه‌ی کارها را آماده کردند و بالاخره روز عروسی رسید. عروس می‌خواست به مجلس عروسی برود که ناگهان ماری او را گزید. دختر فریادی کشید. همان موقع افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

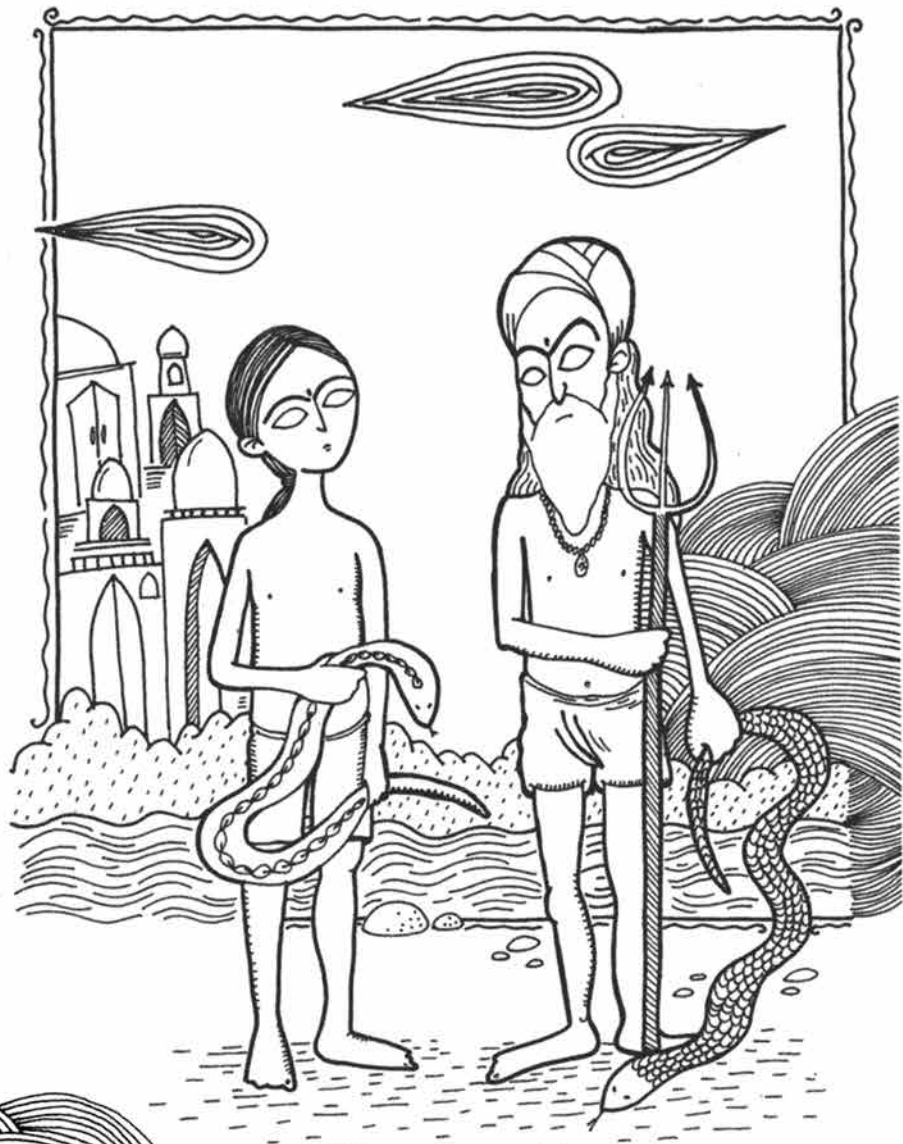
عابد با گریه و ناله به سر و رویش زد که ناگهان صدایی شنید که می‌گفت: «عمر او به سر آمده بود، ولی اگر بخواهی می‌توانی نصف عمرت را به او ببخشی.»

عابد با خوشنودی قبول کرد و دختر از جایش برخاست. بعد هم آن‌ها باهم عروسی کردند و زندگی‌شان را شروع کردند.



فهرست نهر سوم

- موج بیستم / نیش مار ۵
- موج بیست و یکم / قدرت خشم ۹
- موج بیست و دوم / دختری در صندوق ۱۳
- موج بیست و سوم / نقشه‌ای برای صلح ۱۷
- موج بیست و چهارم / خبر هولناک ۲۱
- موج بیست و پنجم / آرزوی عابد و زنش ۲۳
- موج بیست و ششم / پادشاه چوپان‌ها ۲۴
- موج بیست و هفتم / شی در معبد ۲۵
- موج بیست و هشتم / دلاور و دختر شاه پریان ۲۹



ولی از آن روز به بعد، عابد دشمن
 سرسخت مارها شد. هر جا که
 ماری را می‌دید، به طرفش
 حمله می‌برد و آن را می‌کشت.
 حتی می‌رفت می‌گشت و مارها
 را پیدامی‌کرد، بعد هم آن‌ها را
 می‌کشت و می‌گفت: «تا روزی که
 نفس می‌کشم، یکی یکی شماها
 را می‌کشم و انتقام می‌گیرم.»
 روزی از روزها ماری را کنار
 رودخانه‌ای دید. فوری به آن حمله
 کرد، ولی نتوانست آن را بکشد و
 مار فقط زخمی شد. در این موقع
 ناگهان مار به زبان آمد و گفت: «ای
 عابد، می‌دانم که با مارها دشمن
 هستی و هر جا که آن‌ها را ببینی،
 می‌کشی. حتی به دنبالشان هستی
 تا نسلشان را از بین ببری، ولی من
 مار سمی نیستم. مارهای زهردار از
 نوعی دیگرند و ما از نوعی دیگر.
 این کار تو دور از انصاف است.»
 مار اینها را گفت و ناگهان به
 شکل یک انسان درآمد. عابد
 با تعجب گفت: «تو که هستی؟»



قدرت خشم

آورده‌اند که راجه‌ای بود به نام **مهاسین**. دشمن به سرزمین او حمله کرد و شهر به محاصره درآمد.

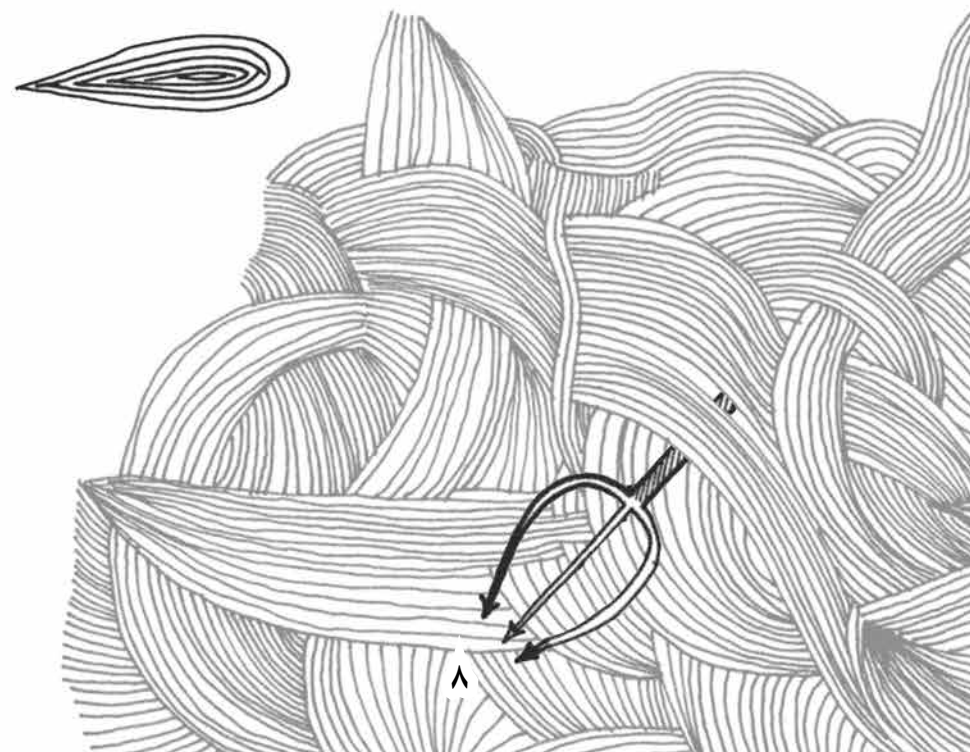
وزیران به مشورت نشستند و گفتند: «اگر بخواهیم بجنگیم و جلو برویم، احتمال شکستمان زیاد است. در اینجا عقل این طور حکم می‌کند که با دشمن از در صلح درآییم. به نظر همه‌ی ما، در شرایط کنونی بهترین کار همین است.»

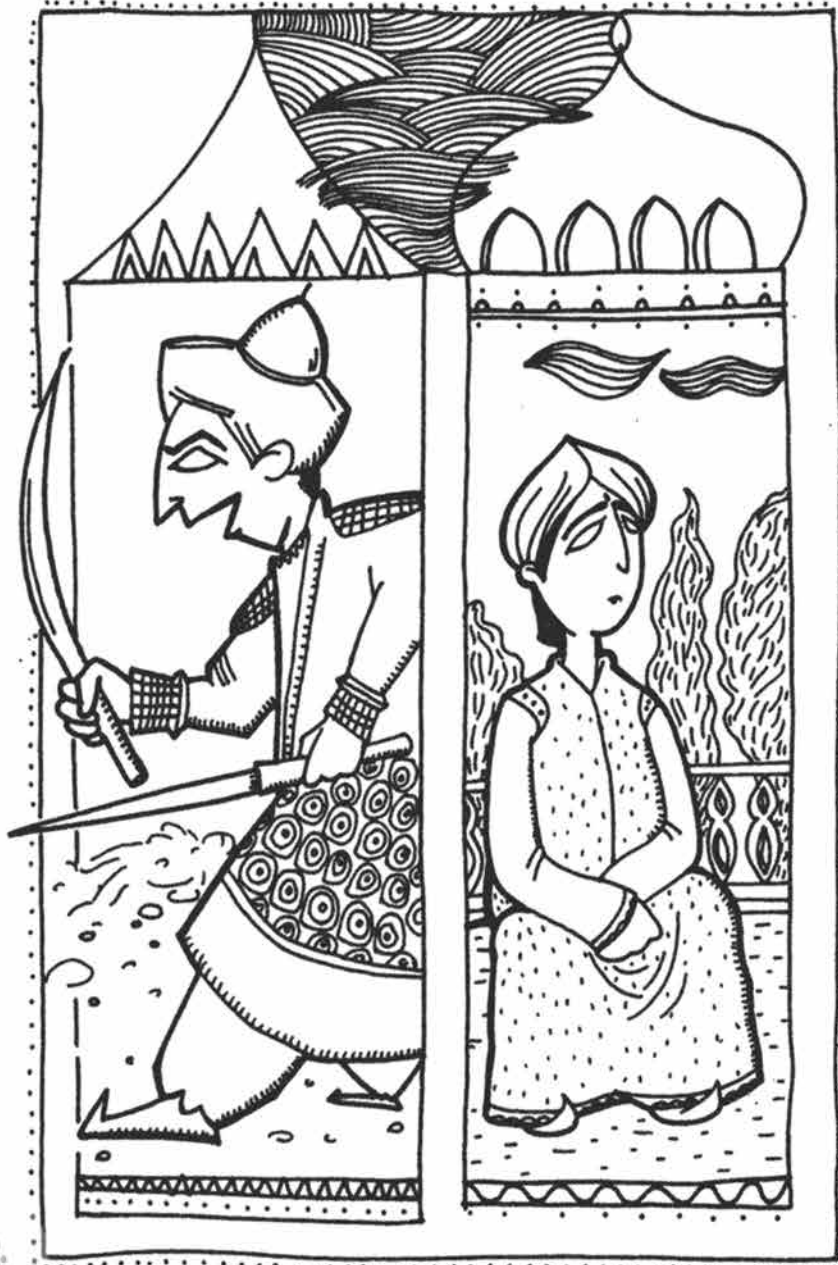
وزیر اعظم گفت: «دشمن قدرت زیادی دارد و کاملاً مشخص است که خیلی زود به ما چیره می‌شود. پس باید هرچه زودتر چاره‌ای بیندیشیم و بهترین کار در این شرایط سازش است، حتی اگر برایمان خیلی تلخ و ناگوار باشد.»

راجه مدتی فکر کرد و سرانجام بر خلاف میلش، حرف وزیران را پذیرفت. آن‌ها شکست را قبول کردند. مجبور شدند مقدار زیادی پول و طلا به دشمن بدهند، تا آن‌ها عقب‌نشینی کنند و بروند. راجه از این موضوع خیلی ناراحت بود. فکر می‌کرد وقتی دشمن ناجوانمردانه به آن‌ها حمله کرده است، نباید ضعف نشان می‌دادند و آن طور عمل می‌کردند. بسیار اندوهگین بود.

مرد گفت: «من کسی هستم که با نفرین یک جادوگر به این صورت درآمدم. خلاص شدن من، حرف زدن با تو بود. اکنون دیگر طلسم من باطل شده است. حالا حرفی با تو دارم؛ دست از کشتن مارها بردار. آن‌ها از روی دشمنی کسی را نیش نمی‌زنند، طبیعتشان این است. زن تو هم عمرش به سرآمده بود. باید از آن‌ها دوری کنی، همین! ولی آن‌ها را نکش.»

و ناگهان غیب شد. عابد با تعجب به اطراف نگاه کرد و به فکر فرو رفت.





آن قدر خودخوری کرد و خودش را سرزنش کرد که دیگر از خواب و خوراک افتاده بود. هرچه مشاوران و وزیران با او صحبت می‌کردند که لشکریان را آماده کند، با قدرت برود و جواب دشمن را بدهد، فایده‌ای نداشت و راجه بی‌حال و نزار بود. در خود فرو رفته و دیگر بیمار شده بود.

وزیران باهم مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که از طبیبان کمک بخواهند. پس طبیبان را خواستند تا راجه را درمان کنند، ولی معالجه‌ها فایده‌ای نداشت. رفتند و از جاهای دیگر طبیب آوردند. حالا دیگر از دور و نزدیک طبیبان می‌آمدند و می‌رفتند و دستورهای جورواجور می‌دادند، ولی هیچ کدام از آن دستورها و درمان‌ها اثر نداشت.

راجه وقتی این چیزها را می‌دید، احساس می‌کرد واقعاً بیمار شده است. دیگر از همه چیز ناامید شده بود و روز به روز حالش بدتر می‌شد.

روزی از روزها طبیبی از راه دور آمد و راجه را دید. او را معاینه کرد و سؤال‌های زیادی پرسید. سپس نزد وزیر رفت و گفت: «راجه با دارو و این چیزها معالجه نمی‌شود. درمان او راه و روش خاصی دارد. اگر می‌خواهید دوباره حالش خوب شود، باید هرچه می‌گویم گوش کنید. هرچقدر این کار به نظر تان عجیب باشد، ولی باید به آن عمل کنید.»

وزیر گفت: «یعنی می‌گویید چکار کنیم؟»

طبیب گفت: «بروید به راجه بگویید که دشمنان پنهانی آمدند و نیمه شب، پسرش را با خودشان بردند و کشتند.»

وزیر با تعجب گفت: «این دیگر چه حرفی است و چه نوع درمانی؟!»

ما می‌خواهیم راجه را معالجه کنیم، نه اینکه بدتر شود.»